

هو العليم

بررسی حدیث رفع (۹)

تبیین آراء مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

صدونودویکم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تفصیل مرحوم نائینی در معنای رفع، بین فقرات روایت

مرحوم نائینی در فرق بین فقرات خمس در حدیث رفع و فقره **«ما لا يعلمون»** فرقی را در مرفوع قائل شدند. در مورد طیره، حسد و الوسوسة فی تفکر فی الخلق عرض شد که نظر ایشان چیست و نقطه مورد نظر هم عرض شد؛ در این موارد خمس ایشان می‌فرمایند که منظور و مراد از «رفع» در **«الْخَطَاءُ وَ النَّسِيَانِ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ»** «رفع» مقتضی از اثر است و مقتضی برای آن حکم واقعی را از اثر می‌اندازد و اثر مقتضی را دفع و رفع می‌کند به نسبت به مسئله ایجاب احتیاط. بناءً علی هذا منظور از «رفع» در این موارد خمس عبارت از سلب و نفی اثری است که مقتضی برای حکم، آن اثر را به وجود

تبیین مقصود از مقتضی حکم

منظور ایشان در این مطلب باید روشن بشود که اینکه مقتضی را از تأثیر سلب می کند چیست؟ مقتضی برای احکام عبارت از موقعیت مکلف و مأمور با توجه به مصالح و مفسد نفس الامریه است. این مقتضی برای تنجّز حکم نسبت به مکلف است. باید ببینیم که شارع وقتی که موضوعی را با توجه به مکلف در نظر می گیرد، آن موضوع را سازجاً و خالصاً بدون هیچ قیدی مدّ نظر قرار می دهد یا نه، هر موضوعی را که شارع مدّ نظر می دهد عبارت از یک شرایط خاص است.

این مطلبی را که خدمتتان عرض می کنم گمان نمی کنم در این جلسه - با توجه به حال - به این مطلب برسیم؛ إن شاء الله در بحث آینده اگر خداوند توفیق داد راجع به این قضیه صحبت می کنیم که آیا شارع می تواند در ادلّه احکام، قیود اضافه بر مأموریه را اخذ کند یا اخذ نکند که از جمله آنها حال آن حکم

^۱ فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۳۷.

بالنسبه به علم مكلف و بالنسبه به شك مكلف است،
در آنجا این مسئله خیلی به درد می خورد.

آنچه که آقایان می فرمایند این است که شارع در
جعل اولی نمی تواند آن مأموریه را با توجه به قیود
اضافی بر آن مأموریه در نظر بگیرد. من باب مثال قصد
تقرّب را ذکر می کند، قصد وجه را ذکر می کند،
یا اینکه قیود اضافی بر او را مانند غسل استحاضه قبل
الفجر، این قیود اضافه را به جعل اول و به دلیل اول
نمی تواند در جعل اولی لحاظ کند. برای رعایت و
عنایت به این قیود نیاز به متمم جعل دارد و متمم
جعل را شارع در این موارد می آورد، چون دلیل اولی
برای حکم، قاصر است از تکفلش به موارد اضافه بر
آن مأموریه، لذا شارع **دفعاً لهذا القصور** متمم جعلی
را به عنوان حکم ثانی برای آن جعل می کند.
من باب مثال آیا ممکن است شارع با دلیل اول ایجاب
احتیاط را جعل کند؟! یا با دلیل اول برای حکم، آیا
ممکن است شارع وجوب قضاء را مترتب کند؟! این
امکان ندارد که شارع به جعل واحد، هم حکم را بر
موضوع جعل کند و هم وجوب قضاء در صورت
فوات آن مأموریه را جعل کند.

این بحث إن شاء الله جلسه بعد صحبت می شود و
اختلافی که در این مطلب هست بیان می شود.

آنچه که مدّ نظر است و به رسیدن این مطلب
کمک می کند این است که ما بدانیم که آیا شارع وقتی
که یک موضوعی را مدّ نظر قرار می دهد و بر طبق آن
موضوع حکمی را به جعل اوّلی جعل می کند و پس
از جعل حکم در مقام دلیل، دلیلی را که در مقام اثبات
متکفل این جعل است، بیان می کند؟ حالا آن یا با
آیات قرآن است یا با روایات است یا با کلام پیغمبر
اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم است هر کدام از این
سه مطلب می تواند باشد و یا اینکه اصلاً دلیل عقلی
است چون دلیل عقلی متکفل این مطلب است. در
هر کدام از اینها شارع یک موضوعی را با توجه به
خصوصیات اطراف و اکناف او و با توجه به مصالح
و مفسد نفس الامریه نسبت به این موضوع مدّ نظر
قرار می دهد. این اصل و حقیقت قضیه است.

تصور نادرست از کیفیت مجعول در مقام

جعل

یک وقت تصور نشود آنچه که در مقام جعل

مجعول است نفس تصور مولا است بدون توجه ب**أیّ**

غرض و بدون توجه بآی غایه، که نفس اراده مولا بر یک امر مثل صلاة صبح به رکعتین، صلاة ظهر اربع رکعات، صلاة مغرب به ثلاث رکعات، نفس اراده مولا به رکعتین و ثلاث رکعات و اربع رکعات، غایت است و غرض است و مصلحت است و مفسده است. این مسئله درست است که نفس اراده مولا نسبت به یک حکم، خودش موجب برای تنجز حکم است و موجب برای صحت انشاء در مقام انشاء احکام واقعیه است؛ ولی کلام ما در این است که چرا اراده مولا تعلق به رکعتین در صبح و **ثلاث رکعات فی المغرب و اربع رکعات فی الظهر و العصر و العشاء** گرفته است؟! آیا شارع همین طور یک مطلبی را مدنظر قرار داده یا اینکه نه، شارع که عبارت از اراده و مشیت پروردگار است، جهتی را ولو آن جهت به خود او برمی گردد نه به خارج از ذات او مدنظر دارد؟!!

بله ما در مقام تطبیق اراده پروردگار بر مصالح و مفسد نفس الامریه مطلب داریم؛ مصالح و مفسد نفس الامریه چیزی جز اراده و مشیت پروردگار نیست، این یک مطلب است. یعنی ما یک حقیقتی را

به عنوان مصالح و مفسد نفس‌الأمريه نداريم تا اينکه
پروردگار مجبور باشد مشيّت، اراده، تشريع و تکوين
خود را منطبق بر آن مصالح و مفسد بکند، اين غلط
است؛ بلکه اصلاً مفسده و مصلحت نفس‌الأمريه،
اموری هستند که منتزع از اراده و مشيت پروردگار
هستند. مطلب اين طور نيست که ما تصور کنيم یک
مصلحتی هست که براساس آن مصلحت، پروردگار
امر به رکعتين در صلاة فجر داد و ما بيايم آن مصالح
و مفسد را مدّ نظر قرار بدهيم و اين رکعتين را
براساس آن مصلحت نفس‌الأمريه توجيه کنيم، [اين]
خلاف است؛ چون حقيقت و واقعيت عبارت از
وجود است و رأس وجود و در آن نقطه مخروطی
وجود، آن وجود پروردگار و مشيّت او قرار دارد و
نمی‌شود ما حقيقت وجود را که آن حقيقت وجود
نسبت به مراتب ظلي و مراتب تبعی، راجح است را
مرجوح بدانيم و مراتب ظلي که عبارت از نمود
وجود در عالم خارج و ظهور وجود در عالم خارج
است را راجح بدانيم و مرجوح را در قياس به راجح
به معيار و به محک صحت و سقم دريماوريم؛ بلکه

همیشه سایر موارد و سایر ظهورات و تعینات، نسبت به آن وجود به مقایسه قرار می گیرد و مطلب عکس نیست.

اختلاف دواعی در نفس شارع

این مطلب در جای خودش محفوظ است؛ ولی صحبت ما در این است که نفس اراده پروردگار بر اختلاف در عبادات در صبح و ظهر و عصر، نفس این اختلاف حکایت از اختلاف دواعی در نفس شارع می کند. یعنی داعی برای امر شارع به صلاة رکعتین در صلاة صبح با داعی شارع برای امر به ثلاث رکعات در صلاة مغرب تفاوت دارد. این را نمی توانیم دیگر انکار کنیم و این منافاتی با مشیت پروردگار ندارد. یعنی داعی ای که پروردگار برای رکعتین در نظر گرفته است - حالا این داعی را شما اراده خود شارع قرار بده - بالأخره این انسان در نظام تکوین در یک موقعیتی قرار دارد و ارتباط و علقه و تعلق انسان به پروردگار و باری تعالی در نظام تکوین و تربیت، این تعلق در یک موقعیتی قرار دارد یا ندارد؟! این را که نمی توانیم انکار کنیم. پروردگار متعال برای وصول انسان به آن مرتبه کمال صلاة

رکعتین را در این موقع راجح می‌داند؛ حالا ترتیب کیفیت مقربیت صلاة رکعتین **بید الله** است حرفی نداریم آن‌هم به **ید الله** است؛ ولی این صلاة رکعتین در اینجا مقرب است و ثلاث رکعات دیگر مقرب نیست، درست است؟!

این بر خلاف آن مطلبی است که ممکن است گفته بشود که گرچه راه دیگری ممکن است مقرب باشد؛ ولی شارع بنا بر دلخواه و بنا بر اراده نفسانی خود این راه و مسیر را متعین کرده است این خلاف است؛ چون نفس مقربیت یعنی تعلق شارع به این تقرّب و به قربت؛ اگر نظر شارع بر مقربیت تعلق نداشته باشد دیگر این راه مقرب نیست. پس نفس لحاظ مقربیت یک مسیر، دالّ بر رضای شارع به مقربیت این مسیر است والاّ جمع به متناقضین می‌شود.

مطلب ما با این تفاوت دارد. آنچه که مورد نظر من است این است که این طور تصور نشود که شارع بنا به دلخواه و بدون هیچ گونه جهت و غرضی ولو اینکه آن جهت و غرض در نفس خود شارع محقق

باشد، کاری به خارج نداریم، صلاة صبح را رکعتین قرار داده، بدون هیچ غرضی صلاة مغرب را ثلاث رکعات قرار داده است، خب اینکه لغو است؛ یعنی نمی‌شود شارع هیچ داعی برای رکعتین یا ثلاث رکعات یا اربع رکعات نداشته باشد یا چرا به جای ربیع الأول، صوم را در شهر رمضان قرار داد؟! می‌گفت: ربیع الاول واجب باشد! پس معلوم می‌شود شارع یک عنایت خاصی به شهر رمضان دارد و به واسطه آن عنایت مخصوص به شهر رمضان، صوم شهر رمضان را واجب کرده است؛ آن عنایت را به ربیع الاول ندارد؛ آن عنایت را به محرّم ندارد؛ آن عنایت را به جمادی الاول و جمادی الثانی ندارد؛ والاّ صوم آنها را واجب می‌کرد. حالا این عنایت به شهر رمضان از کجا آمده است؟! باز از اراده شارع آمده است. ما این مطلب را انکار نمی‌کنیم. رجحان شهر رمضان در اینجا به واسطه یک امری است خارج از اراده و مشیت شارع نسبت به اشهر و شارع براساس آن مصالح و مفاسد نفس‌الأمریه خارج از اراده و مشیت، صوم شهر رمضان را منطبق بر او کرده است؛ این باطل است. هیچ اراده و مشیّت و هیچ قیمت و

ارزش و هیچ رجحانی در عالم وجود نیست الا اینکه آن رجحان از نفس شارع تراوش می کند، این مسئله مسلم است. بین مطالب باید تفکیک قائل شد.

پس شارع با اراده و مشیت خود شهر رمضان را راجح کرد و پس از رجحان شهر رمضان صومش را هم واجب کرد. قضیه این طور است و این دلیل نیست بر اینکه صوم شهر رمضان دلخواه شد و شارع همین طور شکمی آمده او را واجب کرده و ما اصلاً حق نداریم اعتراض کنیم و حق نداریم اصلاً تفکر نسبت به این قضیه بکنیم. نه خیر الآن خیلی قضیه برای ما روشن است، خصوصیات شهر رمضان و تفضیل شهر رمضان بر سایر اشهر یک مسئله مهم است و به لحاظ این خصوصیت خاص، شارع صوم شهر رمضان را واجب کرد و تمام این خصوصیات و عنایات باز به اراده شارع برمی گردد. مشکلی پیش نمی آید، اشکالی دیگر در اینجا نیست.

ولی صوم شهر رمضان خصوصیتی که دارد صوم ربیع الاول ندارد، این نکته اینجاست. این صوم صومی است که اراده شارع نسبت به این صوم تعلق

گرفته است با رعایت خصوصیت؛ یعنی غایت و هدفی برای خطاب مکلف به وجوب صوم در این شهر به خصوص وجود دارد که آن غایت در سایر اشهر وجود ندارد و همین طور در سایر موارد هم قضیه همین طور است؛ یک عنایت خاصی نسبت به صلاة رکعتین در وقت فجر وجود دارد که آن عنایت مخصوص در صلاة ظهر نیست، آن عنایت، عنایت دیگر است.

[من باب مثال] می گویند که چرا نماز صبح دو رکعت است؟! جواب می دهند که چون بالأخره افراد تازه از خواب بلند می شوند و خسته هستند دو رکعت می خوانند! گفتیم: ظهر که دیگر طرف از سر کار و زندگی برمی گردد اصلاً حوصله ندارد، فقط می گوید: نهار را بردار بیاور! اینکه بیشتر اقتضاء می کند که به جای چهار رکعت یک رکعت بخوانیم آن هم نشسته. حالا می گوید: چهار رکعت اینجا بعد هم تا می خواهیم استراحت کنیم بلند شو چهار رکعت دیگر هم بخوان که هشت رکعت می شود؛ ولی اتفاقاً صبح گاهی اوقات انسان حالش هم خوش است!

ولید بن عقبه صبح مست کرده بود - خلاصه
 خمر و فلان و این حرف‌ها - و به مسجد رفته بود و
 به جای دو رکعت سه رکعت خواند گفتند: چرا سه
 رکعت؟! گفت: حال خوشی دارم شش رکعت
 برایتان می‌خوانم! هرچه بخواهید می‌خوانم! 'فعلاً'
 حالم حال خوش است! بعضی اوقات مکلف‌ها
 این‌طوری هم از آب درمی‌آیند؛ حالش خوش است
 و می‌خواهد با خدا راز و نیاز کند می‌بیند دو رکعت
 کم است!

تلمیذ: چرا برای قضای صوم رمضان یک شهری
 تعیین نشده است؟!

استاد: خب شاید نیاز نبوده، عرض می‌کنم که ما
 از نحوه و کیفیت مأمور، به نحوه و کیفیت مصالح پی
 می‌بریم. قضیه عکس است یعنی ما می‌خواهیم
 احکام را که مترتب است منطبق بر مصالح کنیم؛ ولی
 قضیه عکس است از خود کیفیت مأمور به و کیفیت
 قیود و شروطش در ظروف و این حدود و شرایطش

^۱ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۵۴:

«عَنِ ابْنِ شَوْذَبٍ، قَالَ: صَلَّى الْوَلِيدُ [ابْنُ عُقْبَةَ] بِأَهْلِ الْكُوفَةِ صَلَاةَ الصُّبْحِ
 أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ النَّفْتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: أَزِيدُكُمْ؟!»

ما پی می‌بریم به مصالح و مفاسدی که در اینجا وجود دارند و ما اطلاع نداریم. آن مصالح و مفاسد چیست؟! یک سری اموری است که به ارادهٔ تکوینی پروردگار، آن ارادهٔ تکوینی موجب بروز و ظهور آن مصالح شده است.

الآن از شما سؤال می‌کنم که مستی و خمریت خمر، مگر غیر از ارادهٔ پروردگار است؟! بالأخره ارادهٔ اوست دیگر یعنی مفسده‌ای که الآن در خمریت خمر است، مگر غیر این است که آن مفسده یک امر تکوینی است؟! این عنب است **ماء العنب** است عصیر عنب است شما این عصیر عنب را در جلوی شمس قرار بدهید شمس **أمرٌ سماویّ، ضوء الشمس أمرٌ تکوینیّ، عصیرُ العنب أمرٌ تکوینیّ، وضع هذا العصیر فی مقابل الشمس أمرٌ تکوینیّ، هذا التأثيرات کلّها تکوینیّ فیصبح خمرًا!** پس خمر هم تکوینی است دیگر، پس این مسئله هم به ارادهٔ خداوند برمی‌گردد، مگر غیر از این است؟! ارادهٔ من که نیست. من اگر اینجا هر کاری بخواهم بکنم نمی‌توانم این خمر را خلق کنم. باید عصیر عنب را بگیرم در قبال شمس قرار بدهم ضوء شمس

و حرارات شمس روی آن اصابت کند و بعد از چند روز - من نمی دانم، شما هم که نیستید! - مثلاً ده روز خمر درست می شود.

پس این مصالح و مفاسد اموری است که اراده پروردگار بر تحقق اینها تعلق گرفته است والا اگر این شمس نباشد و ضوء آن نباشد و عنب نباشد و این خصوصیات در عنب نباشد آیا خمر می شود؟! شما سنگ را در قبال شمس قرار بدهید اگر صد سال هم بگذرد تبدیل به خمر نمی شود. این فرش را در قبال شمس قرار بدهید بعد از گذشت **مائة سنة لا یصبح خمراً**. این آب در حوض را شما در قبال شمس قرار بدهید بعد از صد سال هم بگذرد خمر نمی شود، رنگش تغییر پیدا می کند.

پس این تأثیرات همین طور، مصالحی که وجود دارد این مصالح و این مفاسد با اراده تکوینی حق متعال تحقق پیدا کرده اند؛ براساس این مصالح و این مفاسد احکام تشریعی جعل می شود. درست شد؟! این نکته، نکته مهم است؛ یعنی همان مصالح و مفاسدی که در عالم تکوین با اراده و مشیّت خدا

تحقق پیدا کرده است، با اراده او یعنی اراده او تعلق گرفته است که این خاصیت را به ضوء شمس بدهد، اگر اراده خدا نبود نور ماه چنین کاری انجام می داد اگر ده سال عصیر عنب را در جلوی ضوء قمر قرار بدهید، تبدیل به خمر می شود؟! نمی شود، چرا؟! چون اراده و مشیت پروردگار به این ضوء تعلق نگرفته است، این ضوء یک خواص دیگری دارد و کار دیگری انجام می دهد. می گویند که نور سهیل که به سیب می خورد قرمز می کند. گفت: سیبی که سهیلش نزنند رنگ ندارد! آن ستاره زهره خاصیت دیگری دارد، ستاره عطارد خاصیت دیگری دارد، هر کدام از اینها در عالم تکوین یک اثر خاص به خودشان را دارند که این اثر عین اراده و مشیت پروردگار در این عالم است. حالا براساس این مصالح و این آثار تکوینی که بر اشیاء و بر تعینات خارجی مترتب است پروردگار متعال احکامی را تشریع کرد، این تطبیق احکام بر مصالح نفس الامریه می شود.

تلمیذ: در حقیقت باز هم آن مسئله قوم که می گویند: هر امری تابع مفسده و مصالح است

درست است فقط مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که این مصالح و مفسد تکوینی از کجا آمده است؟!

استاد: ببینید قوم می‌گویند که اراده و مشیت خدا منطبق بر تکوین هم هست؛ می‌گویند: در عالم تکوین ارادهٔ پروردگار منطبق بر مصالح است، خدا نمی‌تواند یک انسان این‌طوری درست کند، خدا نمی‌تواند فرض کنید یک حیوان آن قسمی درست کند؛ این انسان و حیوانات و اینها و این نظام عالم باید منطبق بر یک مصالح نفس‌الأمریه باشد که اگر تخلف از آن لازم بیاید لازمه‌اش نقص بر خلقت است، نقص در عالم تکوین است. این مطلب باطل است.

مقتضی برای جعل حکم در عالم انشاء

روی این حساب در عالم جعل آنچه که مقتضی برای جعل حکم در عالم انشاء است عبارت از وجود مکلف با توجه به موضوع خاص و شرایط خاص در ارتباط با این مصالح و مفسد نفس‌الأمریه؛ یعنی مثلاً آنچه که موجب جعل حرمت خمریت در عالم انشاء

است - حالا بعد در عالم اثبات و ادله‌ای که متکفل به بیان حکم است می‌گوییم که در آنجا چه نحوه و چه دلیلی می‌تواند این حرمت خمر را متکفل باشد - در مقام جعل و در مقام انشاء هنوز شارع نیامده در مقام اثبات حکم انشائی را بیان کند حرمت خمر را در مقام انشاء شارع چطور درنظر گرفته است؟ مکلف را درنظر گرفته است، خمر را درنظر گرفته است، تأثیر خمريت و سُکر را بر مکلف درنظر گرفته است، آن کدورتی که مترتب بر شرب خمر است و بر این نفس بار می‌شود درنظر گرفته است و آن کدورت، موجب بُعد مکلف از ارتقاء به مبدأ است، آن را درنظر گرفته است من حیث المجموع حکم به حرمت خمر در مقام انشاء می‌کند، درست شد؟ این حکم انشائی می‌شود. حالا هنوز مرتبه تنجّز مانده است، مرتبه تنجّز و بعد فعلیت هنوز مانده است.

کیفیت جعل حکم در مقام انشاء

بنابراین شارع در مقام انشاء فقط یک موضوع خاص و یک موضوع مطلق را درنظر نگرفته است که فرض کنید مکلف در ارتباط با خمر مثلاً حرام است؛ بلکه مکلف با این شرایط خاص، مکلفی که

دارای این خصوصیت است، دارای این شرایط است و خمر برای او موجب کدورت و ظلمت است و **مُبَعَّدٌ عَنِ الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ وَ عَنِ الْوَصُولِ إِلَى الْمَدَارِجِ الْكَمَالِيَةِ** است با توجه به این شرایط و خصوصیات **الخمرُ له حرامٌ!** این می شود مقام جعل، این می شود تطبیق احکام بر مصالح و مفسد نفس الامریه، پس آن مصالح و مفسد نفس الامریه، مقتضی برای جعل حکم در مقام انشاء قرار می گیرد، آن می شود مقتضی؛ یعنی مکلف هست و آن مصالح و مفسدی که در حول و اطراف مکلف قرار دارد مقتضی برای جعل حکم در مقام انشاء است. درست شد؟!!

توجه به این موضوع خیلی مهم است؛ کیفیت جعل در مقام انشاء که اصلاً چگونه حکم جعل می شود را اگر بتوانیم به یک جایی برسانیم دیگر آن وقت مطالبی را که قوم راجع به قصور احکام اولیه نسبت به قیود اضافی بر مأمور به و یا عدم قصور و یا متمم جعل و امثال ذلک فرمودند را می شود [حل کرد].

اصطلاحی بودن حکم اوّلیه و ثانویه

تلمیذ: بنا بر فرمایشات جنابعالی حکم اوّلیه و

ثانویه هم برداشته می شود؟!!

استاد: بله، از سابق عرض کردم که حکم اوّلیه و

ثانویه فقط در مجرد اصطلاح است یعنی به رتبه

برمی گردد، مکلف به در یک رتبه حکمش این

می شود و در رتبه دیگر حکمش چیز دیگر می شود.

منظورم از رتبه همان شرایط است.

تلمیذ: دیگر به ادّله نمی شود به عنوان حکم اوّلی

نگاه کرد، لسان ادّله فقط ناظر به حکم اوّلی نیست

بلکه ناظر به آن تحقق شرایط و مقتضیات است.

استاد: بله اما چون عموم قضیه و غالب قضیه بر

همان مورد غیر ابتلاء به موارد غیر ثانویه است لذا آن

را جنبه اوّلی دادند و این را جنبه ثانوی، چون غالب

این است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد